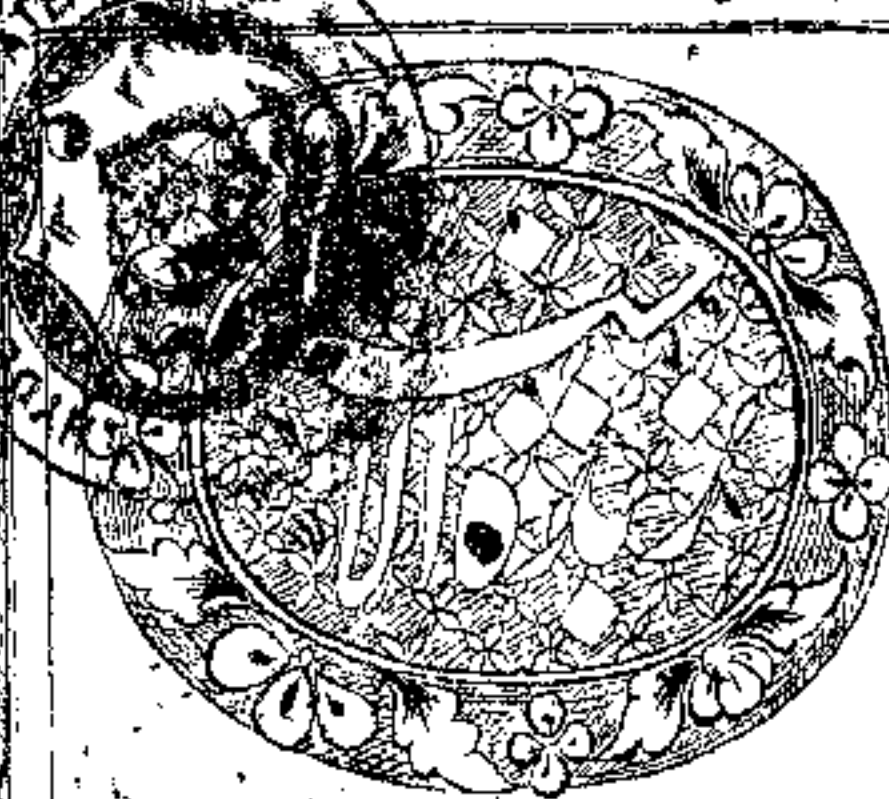


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفضل خان تیلو و سحرارین حسین طسلائی ایدہ سیرت



از مؤلف علامہ روزگار قدوسی تصحیح و تفسیر از شاعران و شعرا جناب مولوی ابو سعید

مطبع: دارالافتاء دارالعلوم دیوبند
دارالافتاء دارالعلوم دیوبند

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد سواد افش که بپایض دیده و الا بصاکه مطلع بلند آفتاب را ایش و یا چه سحر خشت
 پس لغت شکافده معمای ماه که آرایش غزل سلسله بندگی مشکبوی تفسیر و الی
 سحری تبویح معانی پر اختره فقیر الراجی بالاطراف الله الصمد عبد الله عبد الله الموسی الاذری
 قادری مخلص تبرک عفی الله عنه ابن سبیت و مشیت مرتب سید جمال الدین ابوالحسن
 لغز الله بخرانه بعضی خوان اوصاف و خلاقان لوفاسیر مذکور کتاب بیخ اخبار زانیفات و
 تحقیقا فصیح الفصحاء اللمع البهار علا زمان فهامه دوران باجوبه عصر دوره شرافت و
 سجاوت تباہ فضیلت و کمالات دستسگاه ذخیر الفضا فخر الشرف جناب مولانا ابوالحسن
 قادری شعری مخلص مدخله کما بیت و کلمات مجموع است رو افراد غلام سالک در
 جامع قوال و احوال مل متضاده و تحقیق و تبیین امضاء و دیار در غایت جامعیت و نهایت
 جزالت با سلاست عبارات و لطافت اشارات که اگر از اسواد دیده و حور نظیر نور بر صفحه
 او را شجر طور مسطور نماید اولیت این در بلا خطه فیض عالم خیر نام حورا که از قاطع
 در نظر عبان جلوه گرمی نماید و لا ابتداء از احوال مؤلف موصوف که به تمام بیجاچه تواند
 مرفوم نمود لازم نمود منفی نماید که جناب مولانا ابوالحسن شعری از قول شعرا

در بیان سحر خشت

فصاحت شعار و اعظم فصاحت بلاغت دما دست لطافت اشاراتش چون
 نیم گلز در نعیم و سلامت غدوت عباراتش مانند لال نسیم در بر بزرگوارش
 عوانی نشان خواجه صدرالدین محمد اعیان کشمیر بوده است ^{و موافق متعدد}
 از سلاطین باضی بصیغه مدد معاش در جاگیر و سیورغال در مشته بنیامین ^{در}
 و مدارج بلند فایز بوده او از قوم پنج نامست بیابای موحده مفتوحه ^{سبب} سجده و نیم
 که آن قبیله است از نجیب ترین قبایل در رؤسای کشمیر در نهایت و شرف است
 زود و ضرب المثل آن دایره خلد آثار اکثر مردم آن قبیله حکام و امر و صدور و
 گذشته اند مثل نواب غایت الله خان و وزیر عالمگیر باو شاه و هدایت الله خان
 نواب عبدالاحد خان اکبر آبادی و نواب ابوالبرکات خان صد جنگ و محترم خان
 و قاضی حیدر قاضی خان و خواجه عبدالله حیدر عثمان و امیر نجابت علیخان
 شرف دیوان و نسب این قبیله بمیر محمد علی بخاری میرسد و او از احفاد خانان
 ترکستان در ایام قدرت سلاطین مغول در عهد سلطان زمین العابدین کشمیر
 رسیده عمر امارت گذرانید در محله گوجواره شمال رود مسجد جامع در مقبره
 سنگین مکلف رفون شرح که تا حال آن عمارت باقیست ^{شهر}
 از نقش و نگار در و دیوار شکسته آثار پدید است ضابطه ^{را} حق سبحانه
 تعالی در اولاد و احفاد او برکت نمایان علمی و عملی و عمر و مالی عطا کرده بودند ^{خانان}
 تواریخ و رسائل فضیله کشمیریان ناطق اند با جمله خدمت مولوی ابوجسید ^{حسن}
 شریف در غنفلان جوانی تحصیل کمال و فضایل نفسانی از جد مادر خود

حقایق آگاه و معارف و سیگاه جناب خواجہ مخیل قادری تخلص کہ عظیم شان
 آنحضرت از غایت شہرت و وضوح محتاج باظهار نیست چنانکہ حول ایشان
 خلیل نوشتہ اند نمودہ یا متعدد در خدا داد و رفیق علم و ادب سر نمایان ہم رسانید
 در سخن کہ ہنوز غم ایشان بہارت بلوغ ترقی نکرده اشعار سوزون لطافت سخن
 بنظم می رسانید چون در شش شین علم و ادب ملکہ و محاورہ نظم و شعر و خط و
 فن آن متفاوتہ در این خاندان و الامتان مورث است چنانکہ مولوی حافظ محمد
 طاب ثراہ برادر بزرگ ایشان کہ در اول شب و وفات یافتہ با وجود آنکہ از یاد
 اعمی متول شدہ کہ کتاب بادشاہ نامہ در احوال سلاطین ماضی و احوال کثرت
 بسخن باریب بنظم آورده خلی فصیح و طبع گفتمہ و دیوان غزلیا ہم مرتب ساخته و خواجہ
 حبیب اللہ غفا تخلص کہ از اعظام ایشانست دیوان فصاحت بیان باو گاہ
 گذشتہ بین بپہر شہور است و این مولانا ابو محمد حسن زیادہ بر اسلاف و ابا
 خود در شیوہ اقسام فنون فصاحت و بلاغت علم استاد افراختہ و کوس بلند
 آوازگی نواختہ از ابتدای سن نینر و شعور تا حال مورد تحسین و آئین کمال
 در جمع قسام سخن شعرائی بلند و فکرائی و لبند و مضامین ارجمند دارد چنانکہ
 بتقریب تجارت سیر لا بد ہندوستان نمودہ چنانکہ خود فرمودہ نظم خواہم جوینا
 است بزانت بان کنم سیر بہ علم ہند وستان کنم با مستعدان روزگار طرح
 محاورہ انداختہ مقبول طابع خاص و عام شدہ ہر یکی از لطایف صحبت او
 و ملاحظہ کردین ملاحظہ علویا بہ او در ہارت دانشندی نن تواضع و نیاز

میدادند و می دهند تولد ایشان صبح پنجشنبه غره رجب الحجب واقعه چنانکه خود
 از تاریخ تولد خود خبر می دهند هر چو من زاد من پی تاریخ آن سال به پدر گفتا
 نهال مانع اقبال اینوقت که در سن کهولت اند شب شباب ایشانرا آفتاب شیر صبح
 شیب است تمینا زیاده بر پنجاه هزار بیت از سواد و بسیار سانیع باشند فکر
 بلند و شعوری تند و حافظه قوی و استحضای وافر سخن و قاصد و طبیعتی نقاد و کا
 مضطرب و ذہنی صافی و جودتی کافی و از زب او قاصدین شد که در یک ساعت کاغذ
 طویل و عرض را اشعار هدایت شعار ملو از آلی آبدار میسازند که دیگری با وجود
 رسا و سعی موفاد در عرصه یک و زبک بچفت از عهده یکد و بیت مثل آن نتواند بر
 در جمیع اقسام شعر از قصاید و مثنویا و ترجیعا و ترکیات و تسمیط و قطعه و رباعی و
 و لغز و صنایع و بدیع و نثر مرزب و عار و مدح و هجو و تهنیه و تعزیه و فخریات
 دیگر از چابک سواران این فن فصب السبق ربوده اند و مثنویات متعدد دارند
 بطرز خاص که مناسبت و عذوبت و سلاست تقدیم با نزاکت و لطافت متاخر
 معجزاتی مفرح و تسرا داده اند معانی بیگانه را در مبانی الفاظ آشنا
 بجلوه آورده در غزل شیوه نازک خیالی و مضمون سخی با لطافت عبارت و
 شوخی اشارات و نازکی تشبیحات و سنجیده گی استعارات بکار برده اند و
 ز فکر معنی باریک چون موئی شد م شعر یک زبان تاب که آموختم نازک خیالی را
 در رقعات و مکتوبات و دیباچه های کتب و سفاین و رسائل و نثر لطیف
 و طراصه سنیوم سانیع اند چون نک خوران عشق سمانی سبب شور

معاف جلوه حسن حقیقی نمره ندارد در نماندن خورشید نشان علیه قادر بر همه نماند
و سخاست یکدیگر بویان منوط و رفت و منقب و قدر زینب داده اند و جو زینب از خند
حقایق آنگاه خواجه محمد علی قادر بر بزرگان بسیار ملازمت کرده اند و از حسن عقیده بهره
ورگزیده قصاید و قطعات و تواریخ ایشان مقرب بسیار عالی تسلط و اقتدار در
دیند و شنا و خراسان عالم را گرفته مثل قصیده تاریخ قلع سپهسول و آبار بر
ریل و احداث ساعت انگیزی و قدم حکام عالیان انگلستان و دیگر امور
بتعلق به ظاهر و آمل که معاصرین از ایشان مثل آن مهر سکونت بر و با بیانها ده
ایشان ساکنان باور انهر و حسرت اسما و ایران بشوق و شغف تمام تحفه میدهند و دست
و سفاین میناید بکمال وسعت مشرب از منهل عدب خلد ایشان هر فرقه راضی و سرور
و تعصب و معایرت از خلق ایشان نغایت دور با برکی گرم میجویند و هیچکس اسر و میگویند
بر صانع کرده از صنم کرامت نماند که هر خوشنویس و نحو اهد بد نوشت و انشا را
تعالی متعصب با طبع تصانیف دیگر ایشان گویش و گردن سلای روزگار
نموده آید و السلامون و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آلِهِ و اصحابِهِ جمعین

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و با چه طرز از نسخ آفرینش و افتخار مجموعه دانش و پیش حمد صانفت که دایره است
حلقه چشم موسیت در صحرا بی منتهای قدرتش در بیضه زمین آنه رنگی در دریا با پید
کنایه عظیمش سپاس بقیاس از احاطه و هم شیری بیرونست و حمد و سجده و صلوات

عقل ناصه فزون جای که فرزند او ای گسنت نبیا و آدم مرتین الما و الطیر
 نوای لا اخصی نساء علیک انت کما اثنبت علی نفسک نوز و برز و خط
 لی اظهرت از تو بیسته سدی سبحانک ما سکرنا لحو شکرک آغاز و سر همگان
 ظلمت امکان اچه امکان گسدم در راه محمدش چنانکه باید در راه بنزل سباس چنانکه شاید
 حمدی که سر او عظمت دست خود تواند گفت و گو هر شای که لایق جلال او خود تواند
 تنگ بایگان بی رضاغت با جز دست تپی و سبب نسبت و گرفتاران سلاسل طبعیت را غلبه
 عجز دست او بری در باغی بارب شناسائی خود راه سما از نور بقین دلم منور فری
 پیش تو جیب تو شمع آوردم بر عاجز و ضعیفی من سبحان و درود تا سعد و در سر
 مقام محمود که در خواران مایده جو در طفیلی و جو دادند صلوات الله وسلامه علیه و علی
 اهل الطیبین الطاهرین و اصحابه الراشدین الهدیین و ائمه علیهم السلام
 اما بعد بجد خوان مکتب نادانی گرفتار بندگن نفسانی متوق بالطفات کارسانا
 و ظاهری ابو محمد حسن قادری التلعفری شمری عفر الله قلبه و لوالدیناه و احسن الیهما و الیه
 بجز خوان الصفا و ظلال لوفایر ساند که چون در ایام صبا نشود نمای حال طبعیت
 سحاب بیت جدا و رفیر همان بنایه معارف دستگاه خواجه خلیل قادر و صلوات الله
 العالیته المراد روز افزون بوده و ایشان بغیر از والد فقیر اولاد می ندانند و از وجه
 یادگاری نامده و سبب قضا در طفولیت گوهر و آفتاب بینی بر چهره ام نشسته بعد از این
 در حجر عتبات و شفقت پرورده و مطلع انظار فیض بار در مطرح الطاف مشام در
 همیشه در ظاهر و باطن متوجها حوال این نشانه بال میبودند در هنگامیکه علم بلوغ بر کلف

هنوز با عین کثیده بود اشعار موزون صنایع مشون بی تکلفانه از خاطر مرسند
 در قسام اشعار چون قصاید و مثنوی و غزلیات و غیره که تعداد آن جمله از شمار
 الواف گذشته مشافی بهم میرسد و اکثر آن در نعت و منجبت و اقصی ^{اللهم} و
 گاهی بان بصر اغنیای زمان و قدح سقباد و در آن ملوث نگشت و مدام پای فاعت
 در دامن خورسندی بگوشه نوشته خود را ضعیف میبودم نظم دایه من ز بایه هنر است
 دستم از آبله پراز گهرت : نان من از خود است بدزل : نشوم خم به پیش کس چون پلا
 نان کشکین خود خورم بخوشی : میزنم دست رد به پنجه کشته حامی خود خدشاسم و بس
 نیست پروای ریش و سبت کس : یک بانیک بد آسانی : صبح دارم کشته پشیا
 هر که آید رضای او جویم : هر که بنیم دعای او گویم : تا آنکه بفرجای قل سیر و فخر
 بتقریب تجارت سیر سواد اعظم هندوستان دست داد اکثر اوقاف و اغلب ساعات با
 و بلغای اشجا و فضلالی اطراف و کثاف که واردین آنس زمین بودند طر محلی و
 و مشاعر اتفاق افتاد و صوت افاده و استفاد دست داد و احیاناً با دانیان
 فرنگ و قیقه شناسان صلح و جنگ بقصد اطلاع و آثار و اخبار انقوم آمد و اتفاق
 می افتاد و آن گروه نیز چون قدر دانان فضلا ^{بخصوص} و لایات و کتب خود مطلع
 می ساختند درین ایام که ^{۱۲۶۳} هجری ^{۱۸۴۷} میلادی ^{۱۲۶۳} هجری ^{۱۸۴۷} میلادی ^{۱۲۶۳} هجری ^{۱۸۴۷} میلادی
 موافق با نوزدهم محرم الحرام یوم دوشنبه رسید که این قطعه از آن مخبر است قطعه
 دوشنبه ازین بخته مار اندم : با خرد از کمال استعداد گوش پرور چون کرد
 ز آفرین برین و زبان بکشاده بهتر تاریخ هر سه نبوی : گفت تالیف فخر زیبا

و ششصد و یک هزار و شصت و چهل و هفت مطابق چهارم ماه جنوری انگلیسی آمده که
 این قطعه از آن خبر میدهند قطعه با خبر و گفته ام که شعری کرده خوب تصنیفی از گو فانی
 سال تاریخ و حال آن تصنیف بنا چگونه است باز گو فانی به بهتر تاریخ عیسوی گفتا
 داد ترتیب نسخه عالی به خاطر فانی آمد که مختصری در بیان طول و عرض گره ارض و
 مایهاتق بهای که قدری از روی اخبارات کتبان کوک انگریزی که بالفعل شده بار دیگر
 ربع مسکون کرده و پاره از رزمزده های آنفرقه و دیگر اقوام معلوم شد بجهت آورده
 شود چون علماء فرنگ تمام روی زمین را بر چهار قسم مختلف المساحت که عبارت
 از آسیا و یورپ و آفریقا و آمریکا است منقسم ساخته اند و حکمای فارس و هند
 ربع مسکون را بهفت قسم که اقالیم سبعة گویند تقسیم رسانیده و لکن وجهه
 هو مولها بنا بر علی بن ابی طالب است که سیمی بنزله الاخبار است
 چهار باب اتفاق افتاد و الله ملهم السداد و هرگاه جهت زمین کلام
 یارباعی یا بیتی چند زین سخن گردیده زاده طبع رقم حروف اند و سوای مصرع
 تاریخی که قدما بتقریبات موزون کرده بودند و ان در ایضاح مراسم مناسبت بود
 جالب شعری تمسک واقع نشده نظم از گل و لاله باغ پر دارم و روبان کسان چرا
 آرم پیش من بر چه جنس نیکن است بهر آنست زنان کسی از آن خود است کل
 ز بمیوش عیان شده عیب توئی از موی مستعار چه زین باب اول
 در بیان احوال افلاک تسعة و کواکب شمس و قمر و جرج اثنا عشر و منازل قمر و غیره
 و مساحت گره ارض بالاجمال موافق ابرار حکمای اسلام و فرنگستان باک

باب دوم در بیان سامی کثر بلاد مشهوره بترتیب فالیم سبعة اجمالاً و ایجازاً موجب قرآن
 و اد مورخان ایران و توران باب سوم در بیان مساحت و تقسیم اربعه زمین که مشایخ
 و یوزب و افیرکاو امیرکاست مطابق اخبارات انگریزی باب چهارم
 در ایراد بعض عجایبات بحر و جبال و وحوش و طیور جهان و من اللہ
 استعانة و علیہ التکلیف باب اول در بیان احوال
 افلاک تسعة و غیره موافق ایراد حکمای اسلام و فرنگستان
 و عقاید حکما است که مجموع افلاک تسعة یک کره است یعنی گو یا یک فلک هستند مانند یونان
 پیاز بر یک کره سجدیه و هر تومی فلک علییده است و سطوح آنها بهم متلاصق اند و در میان
 فیرجه نیست و از روایات شرعیه فیرجه نیز ثابت است اما بنامی متلاصق سطوح افلاک
 نزدیک است یا بر قاعده لافصل فی الفلکیات است و آن قاعده قطعی است بر آن
 قطعی ندارد و مع هذا نزدیک است یا حاجت بضرجه بین السمان متحقق نشد از آن جهت
 اثبات فیرجه کردند و از باب سابع راسیه و دور ملائکه ما بین هر دو آسمان معلوم شد
 اثبات فیرجه نمودند پس باقی نماند مگر مخالفت مجموع آنچه بر این بنده در بیان
 ابعاد و فلکیات است که بغير فیرجه دریافتند و آنچه ثابت است بر روایت شرعیه اما این
 مخالفت قطعی است زیرا که مقدار یک ایل طہایت و دخل ششم آسمان در آن
 شاید بعض آنرا در نظر آید با بسبب شرعی فیرجه اعتبار کرده باشند و ما بقی را ششم
 سطری فیرتفع التراع و افلاک کلی چنانکه حکما ثابت نموده اند افلاک تسعة اند
 تمامه کوکب ثوابت و سیاره درین افلاک کلی اند و کره نار و درون فلک تسعة

که سطح محدب کرده نارماس متعمر فلک است و هوا زیر آتش بدستور و خاک در آتش
آن بدستور آتش گرم و خشک و نحیف مطلق است که طلب محیط می نماید و هوای گرم و
و نحیف مضافیت و آب سرد و ثقیل مضاف و خاک سرد و خشک و ثقیل مطلق است
فلا اصول عالم نزد اهل تحقیق چهار چیز است اول آسمان دوم ستاره ها
سیم آب چهارم زمین و چیزهای دیگر همه از آثار و اجزای این چهار چیز است
موالید ثلاثه که عبارت از جمادات نباتات و حیوانات و کائنات است و مرکبات
غیر نامه نزد جمیع عقلا از همین چهار چیز پیدا میشوند اما عنصر هوا و آتش را ظاهر
بنیان عقل و قیاس ارکان مستقلة گمان برده اند اما تحقیق آنست که هوا جسمی است
که بلطافت آب یا تاثیر بعضی کواکب کم و زیاده بوجود می آید و معدن مستقر ندارد
و صوتی نپذیرد کار او پیرو است و رسانیدن کیفیات مخلوقات عالم از یکی
بدیگری مثل رسانیدن ریح و شامه و اصوات و رساننده و رطوبت و بویوت
و برودت و حرارت و لامسه علی هذا القیاس آتش همان سوست که بسبب حرکات غنی
و شدید و یا تاثیر آتش اشتعال افیه به صورت گرفته است و کار او نضج و پخته کردن
چیزی خام و احراق آنچه بیکار شده است و بمنزله مصالح غذا است که فی نفس
و کار نیست لهذا معدنی جدا گانه ندارد و چنانچه فیلسوفان تخیل میکنند که گره هوا و
گره نار بالای هر دو گره آب در زمین محیط اند سخی است بی دلیل چنانکه متنازع
خرق و التیام بر آسمان و ستاره نیز همین قبیل است که بی دلیل قطعی محض
نبا بر او با هم طغنی متنع میدانند حضرت شیخ محمد الدین عراقی قدس سره بر این

که در افلاک سبعة خرق و النیام جایز است تا ما در عرش و کرسی که فلک هشتم و نهم
جایز نیست اما اصح آنست که در افلاک تسعة خرق و النیام جایز است **فصل**
افلاک کلی چنانکه حکما ثابت نموده اند افلاک تسعة اند اول فلک تاسع است که او را
فلک الافلاک اعظم و فلک اطلس و فلک غیر مکو کب و عرش مجید و فلک معدل
النهار گویند هیچ کوهی ندارد و شملت بر قطبین که یکی قطب شمالیت که قریب
بنات النش که درین افق ظاهر است دیگری در مقابل او قطب جنوبی است
تحت الارض است و دایره که بمنطقه اینفلک مفروض میشود آنرا دایره معدل
النهار گویند جهت آن که چون آفتاب محاذی آن میرسد در تمام مهوره شب و روز
مساوی میگردند و در زمان عبارت از مقدار حرکت همین فلک است که اسرع
حرکات است چنانکه در عبارت از حرکت فلک و کوکبت از مبدأ معین حرکت
خاصه و باز رسیدن بهمان مبدأ و بحسب اختلاف سیر انجم و افلاک ادوار اختلاف
می پذیرند و یک دوره فلک الافلاک که عبارت از حرکت اوست از نقطه معین
تا باز رسیدن بهمان نقطه از یک شبانه روز بمقدار معین کمتر است و یک شبانه روز
از یک دوره عرش بهمان مقدار معین زیاده است و حرکت فلک الافلاک حرکت
شرقیه است یعنی از مشرق بغرب حرکت میکند و حرکت اولی از نیمه مسمی است
که اول حرکت که دریافته میشود این حرکت است و فلک الافلاک با این حرکت خود تمام
افلاک دیگر و کوکب را متحرک میکند و اندر هر روز همه را گرد عالم برمی آرد و حرکت
گردش فلک الافلاک بنوعی است که نزد میات شناسان ثابت و متحقق است

که هشتاد و هزار سال و کسری یک شبانروز قطع میکند چنانکه در روایت آمده
 که روزی حضرت جبرئیل علیه السلام شرف اندوز ملازمت حضرت سرور انبیا
 شد آنحضرت از او پرسیدند که وقت صلوة ظهر رسیده آیا نه در جواب باین دو
 لا و نعم معاً تمسکاً شد حضرت خیر البشر سوال فرمودند که یا اخی جبرئیل لا و نعم چه
 معنی دارد فرمود که چون شما سوال فرمودید هنوز وقت نماز پیشین نرسیده
 لغتم لا و در بقدر زمان که بلفظ لا تکلم کردم آفتاب بالصد ساله راه قطع کرده
 وقت پیشین شد گفتم نعم فصل و نیز بدان چنانکه حرکت اصلی فلک اعظم از
 مشرق است بجانب مغرب حرکات اصلیه افلاک ثمانیه کلیه دیگر برخلاف فلک
 اعظم است یعنی حرکات غربیه است که از مغرب بجانب مشرق حرکت میکنند پس
 هر یکی از این افلاک ثمانیه را دو حرکت باشد یکی عرضی که بجهت فلک اعظم
 از مشرق بمغرب میروند و یکی حرکت ارادی که اصلی ایشانست که از مغرب
 بمشرق برخلاف حرکت عرضی میروند و بجهت عرضی مثل فلک اعظم
 نصیر با یک دوره تمام میکنند فاما حرکت ارادی آنها چون مختلف افتاده است
 مخافه لا طنب متصدی ایراد آن نشد و فلک دوم که در تحت فلک اعظم
 اعظم است فلک هشتم است که آنرا فلک البروج و فلک ثوابست و کسری گویند که
 بروج اثنا عشر و کواکب ثابته در آن اند و کواکب ثابته یک هزار و بیست و دو
 و این کواکب با جمیعها در بطری و شخن فلک هشتم مرکوز و منفرقتند بجهت
 آنها مساوی فلک است بانه یادت و نقصان و این کواکب مذکور در ثابته

از آن جهت گویند که حرکت آنها در غایت بطور است که گویا که حرکت ندارند زیرا که اوضاع
آن با علی‌الدم بر و تیره و احد ثابت است که برگز تغییر نمی‌یابد بخلاف سیارات مستط
این فلک هشتم را منطقه البروج و دایرة البروج میگویند زیرا که از میان بروج
عشر میگذرد و چون دایرة منطقه البروج از دو ایر عظام اقاطع عالم است
پس در سطح اعلی فلک اعظم با معدل آنها متقاطع باشد و نقطه متقابل و ازین
دو نقطه آن نقطه را که چون آفتاب بسیر خاصه خود از او میگذرد و شمالی میشود از
معدل آنها نقطه اعتدال ربیعی میخوانند آن نقطه اول حملت که چون آفتاب
نقطه رسد ابتدای فصل چهارم است و نقطه دیگر متقابل او که چون آفتاب بسیر خاصه
خود از او بگذرد جنوبی شود از معدل آنها اعتدال نقطه خریفی می نامند و آن
نقطه اول نیز است که چون آفتاب آن نقطه رسد ابتدای فصل پنجم است و
دایرة البروج را که بسبب سیر آفتاب مفروض میشود و آفتاب آن دایرة را
بسیر خاصه خود در مدت یکسال تمام میکند بر او زده قسمت مساوی کرده اند
مانند قاشهای خربوزه و هر یکی را برجی نام نهاده اند و در جمیع فلک کلمه
مجاذات ایشان با فلک البروج بروج آنها غیر معتبر است و جهت تقسیم این دایرة
قسم مساوی با زیاده و نقصان که از جناب الهی و را ذل آن نبی آدم اتفاقا
شده و سایر طوائف ناس چون عرب و یونان و فارس و فرنگیان و هند
و غیره بر آن متفق اند آنست که چون مدت ماندن آفتاب در هر ربعی از اربع
فلک را فصلی مقرر کرده اند که هو و خاصیت آن فصول مخالف یکدیگر است

مثل ربع و خراف و صیفت و شمار فصل را ابتدای دو وسطی و انتهای است که حکم
آن فصل در بحالت بقوت و ضعف مختلف میگردد و بنا بر آن فلک را بدو اوزده قسم تقسیم
نموده اند هر قسمی را برجی نام نهاده و نیز آفتاب او در مدت یک دوره تمامه خود اوزده
نوبت با اثر اتفاق اجتماع میشود که هر دو در یک مکان مجازمی فلک منقسم می آیند
پس اجتماع ماه قمریت را هر م فلک را بعد و اجتماعات شمس قمر و اوزده قسم کرده اند
در هر قسم را برجی مقرر کرده و در هر برج که قوت کوب یاوه تراز بروج دیگر دیدند
آن برج را خانه آن کوب میگویند زیرا که هیچ خوشحالی و خورمی بر ابر آن نیست
کسی در خانه خود باشد و چون نهایت قوت کوب در برج خانه خود است غایت
در برج مقابل خانه خواهد بود که برج مضیق باشد بنا بر آن آن خانه را خانه دبال
گویند مثلاً هر کوبی را که برج خانه کل باشد و بال او در بروج مضیق که میزند
خواهد بود و علی هذا القیاس بال و در برج خانه است و قمر هر کوبی یک برج
باقی خمس متخیر را دو خانه در بروج را مواضع صورتی که بسبب اجتماع ستارگان در آن
پیداشده و بنام آن برج مسمی کرده اند مانند حمل و ثور و جوزا و سرطان و
دببله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و دهری و زین چهار
بمقدار ایام هر کت آفتاب یعنی تقسیم تقسیم کرده اند و هر قسمی از آن برج درجه نام
نهاده و هر درجه را شصت قسم ساخته و هر قسم از آن درجه دقیقه می نامند که در
مندی است قطعاً مقدار را یک گهر می گویند و هر دقیقه را نیز شصت قسم منقسم کرده اند
تا نیمی گفته اند که در هند انرا بل نامند و هر ثانیه را نیز شصت قسم تقسیم کرده اند و مانند

نایده که در هندی آن را چون گویند و روز عبارت از زمان دور شدن آفتاب است
 از نقطه معین فلک ب حرکت یومی باز رسیدن به آن نقطه منفرد و ماه و سال شمسی
 و قمری است ماه شمسی عبارت از قطع آفتاب است ب حرکت خاصه برجی را از برج
 اثنا عشره و ماه قمری عبارت از یک دور تمام اوست ب حرکت خاصه و سال شمسی
 عبارت از مفارقت آفتاب از نقطه معین از فلک البروج ب حرکت خاصه باز رسیدن
 باز به آن نقطه و سال قمری عبارت از دو دوره دور تمام اوست ب حرکت خاصه
 بدانکه این دو دوره برج با هم در صوت و دور و احکام اختلاف تمام دارند پس
 حمل که بفارسیش بره هندی میگویند خانه میرنج است و وبال زهره و شرف
 آفتاب در نوزدهم درجه است و هیوطر محل و برج مذکور نهاری و عار و یابس
 و برج منقلب یعنی و شمالیت بصوت بره گویند است که سبز جانب مغرب و دم سبزه
 مشرق دارد و روی باز پس کرده گو با چیزی را می بیند و ستاره ناکه در صورت
 صورت او واقع اندر خست و سه ستاره اند و پنج ستاره دیگر نیز بصوت او تعلق
 دارند گو یا خارج از صورت او هستند و در وقت ماندن آفتاب را درین برج بکار
 فروری و بانگری مارج گویند ثور که بفارسیش گاو و هندیش بر که نامند
 خانه زهره است و وبال میرنج و شرف قمر در سیم درجه است و برج ثور و یابی
 سر و خشک و سودا و می ثابت است بصوت گاو بیت که سر او بجانب مشرق و دم
 بجانب مغرب است و صوت و می از منی و دو ستاره مکر است و ستاره های دیگر
 مثل همین الثور و ثور که بر مثل خوشه انگور است و درین نیز بصوت او تعلق دارند

اگرچه خارج از صورت اندو مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی اردوی بهشت
 و بانگریزی اپریل گویند و چنانکه بفارسیش دو پیکر و بهندی تسهن خوانند خانه
 عطار دست و وبال مشتری و شرف راس و هبوط ذنب و مذکر و بهاری گرم
 و تر و دموی و ذو جسدین انگارند بصورت دو آدمی است با یکدیگر آمیخته و بسیار
 و اتصال یافته که سرمای ایشان بجانب شمال و مشرق است و پای بجانب جنوب
 و مغرب و هر دو ستاره در صورت این برج داخل اند و هفت خارج که ذرا و هفت
 و غیره با باشند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی خورد و بانگریزی می
 گویند **سپهر طالع** که بفارسیش خرچیک و بهندی گرگ خوانند خانه قمر است و وبال
 زحل و شرف مشتری و هبوط مریخ سر و تر یعنی و موش و لیلی و بیج منقلب
 خرچیک است که بهندش که گره خوانند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفار
 تیر و بانگریزی جون گویند و در سید که بفارسیش شیر و بهندی شکر خوانند خانه
 شمس است و وبال زحل و در وی شرف و هبوط نیت و مذکر و بهاری و حار و
 یابس و صفراوی و ثابت است و بصوت شیر است که از بیت و هفت ستاره است
 یافته و ستاره های دیگر مثل قلب الاسد و جوزهر نیز با و قعلق دارند و مدت ماندن
 آفتاب درین برج بفارسی اسرداد و بانگریزی جولای گویند و بسیار
 بفارسیش خوشه و بهندی کنیا خوانند خانه عطار دست و شرف عطار و وبال
 مشتری و هبوط زهره و ذو جسدین و موش و لیلی و سر و خشک و سوداوی
 بزرگی است که در دست او خوشه است سر آن درن بجانب شمال و پاهای

او بجانب میزان و از بیت و شش ستاره مرکب است و ستاره های دیگر نیز متعلق است
 و متصل دست او خوشه در آن دست و ستاره است که او را اسماک انغرل گویند
 و مدت ماندن آفتاب درین برج بفراسی شهر یورو و بانگریزی اگست خوانند میرا
 که بفراسیش تر از او و بهندی تو لا نامند خانه زهره است و وبال مرغ و شمشیر
 زحل و هبوط آفتاب و مذکور بهاری و گرم و تر و دومی است و بصوت تر از او
 مرکب از بیت ستاره و مدت ماندن آفتاب درین برج بفراسی مهر و بانگریزی سپتمبر
 گویند مختصراً که بفراسیش گرم و بهندی بر چه که خوانند خانه مرغ است و وبال
 زهره و هبوط قمر و برج ثابت و مونس و سرد و تر و بلغمی است بصوت گرم است
 مرکب از بیت و یک ستاره و قلب العنصر و با کلید و دیگر ستاره مانیز با و
 در نمودت ماندن آفتاب درین برج بفراسی آبان و بانگریزی اکتوبر خوانند
 قوس که بفراسیش کمان و بهندی درین گویند خانه مشتری است و وبال
 عطارد و شرف و نب و هبوط اس و ذو جسدین و مذکور بهاری و گرم و خشک
 و صفاوی است و شکل مروی است که کمان و تیر در دست دارد از شی و یک ستاره
 مرکب و مدت ماندن آفتاب درین برج بفراسی آواز و بانگریزی نو بهمبر باشد
 جدی که بفراسیش بزغال و بهندی مگر نامند خانه زحل و وبال قمر و شمشیر
 مرغ و هبوط مشتری و برج منقلب و مونس و لیلی است بصوت بزغال است
 مرکب از بیت و شش ستاره و سعد برج نیز با و متعلق است و مدت ماندن آفتاب درین
 برج بفراسی دی و بانگریزی دسمبر گویند و لو که بفراسیش سب و بهندی کینه خوانند

خانه زحل و وبال آفتاب است هیچ کویک را در شرف و بهبوط نیت برج ثابت و
 گرم و تر و مذکور و نهاری بصورت مردی است که د لوی را از چاه بر آورده در
 گرفته آن د لور را از گون ساخته آب ابر زمین می ریزد و صورت او از چاه و در
 ستاره مرکبت و در تاندن آفتاب درین برج بفارسی بهمن و بانگری می جویند
 حوت که بفارسیش ماهی و بهندی مین نامند خانه مشترکست و وبال عطارد
 و بهبوط او و شرف زهر و موش و بلی و سرد و تر و بلغمی و ذوجسین بر شکل
 و و ماهی است که با هم نیت و شکم چسبیده افتاده اند یکی از آنها را یک مقدم خوانند
 که جانب جنوب است و صورت آن هر دو ماهی مرکب از سی و چهار ستاره است
 و در تاندن آفتاب درین برج بفارسی استقندارد و بانگری فروری نامند
 و التمام **فصل** بدانکه نور مستفاد آفتاب است و افلاک چون کروی است
 و سیر فرمایند سرعت است دو شبانه روز و نصفی تقریباً یک برج قطع
 میکند و هر گاه با آفتاب در یک درجه واقع شود در شعاع شمس محو میگردد و در
 و چون از آفتاب بمقدار معین که تقریباً دو و از ده درجه باشد بیشتر گذشت از
 تحت الشعاع خارج میشود و پیدا میگردد و میگویند که ماه نوش و بلال بر آید
 بنا بر کرویست افلاک در آنوقت یک کناره قمر پیش در محاذ می آفتاب نیت و
 کناره ماه است که بنور آفتاب روشن شده می نماید آن زمان آنرا جمال مینامند
 هر چند آفتاب بعید میشود نور در ترا میدمی آید بجهت آنکه جرم قمر بیشتر محاذ
 آفتاب میشود همچنین قمر سیر کرده تا بمقابل آفتاب سدگشش برج تمام است

و آن چهارگوه منزل باشد در میان شمس و قمر مثلاً اگر آفتاب در اول ثور بود
ماهتاب در اول عقرب باشد علی هذا القیاس و چون در هنگام مقابله تمام جرم
قمر در محاذی آفتاب روشن شود آن حالت را بدرو ماه تمام گویند و فی ما بین
چهاروه منزل باشد و آنرا نظر مقابله میگویند و چون از مقابله درگذرد نو
قمر بقصان می آید تا با زحمت الشعاع واقع شود چنانکه در نص قدیم است و
القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدر و همچنانکه
آفتاب را مداری است که میان برج باسیک زد و آن مدار منطقه المریج است و
قمر نیز مدار سبت غیر مدار آفتاب که در دو موضع مقابل این دو مدار همدگر را
تقاطع میکنند و آن دو نقطه تقاطع عقدین میخوانند و جزوین نیز می نامند
پس نیمه از مدار قمر در جانب شمال از مدار شمس میباشند و نیمه دیگر در جانب جنوب
و آن عقد را که ماه جون از او بگذرد شمالی شود در اسس میخوانند و آن عقد را
که چون ماه از او بگذرد جنوبی شود و ذنب میگویند از آن که در شکل بس و در مدار
باشند و از دور اس را سعد و از ذنب اس سعاد و سعاد و سعاد است و اینها
برست و گو اکب سببه تجر به است و اس بر ذنب حرکت معکوس بطبی در اندویا
این دو فلک را که دو از ده برج است به بیست و هشت قسم قسمت کرده اند
که آن را منازل قمر گویند که هر روز ماه در یکی از آن منازل است و چون
فلک دوازده برج است و منازل بیست و هشت حصه هر روز دو منزل قمر
باشد اسامی منازل بیست و هشتگانه این است شریفین بطین شریفین

بقعه نغمة ذراع نثره طرفة چیهه زبیره صرغه عوا ساک غفر زبانه
 اکلیل قلب شوله نغایم بلده سعدوج سعدلیع سعدالسعود اسعداحنیه
 فرغ مقدم فرغ موخر حوش فصل بدانکه ستاره زحل برجی را در دو سال
 و نیم قطع میکند مشتری برجی را یکسال و میرنج چون مستقیم و سبک و
 باشد برجی در بیشتر روز و اوقات برجی را یکماه و زهره نیز چنین و
 عطارد نیز چون مستقیم و سبک و باشد برجی را با شانزده روز و مشتری
 برجی را بزیاده از دو روز و کمتر از سه روز و ثوابت بقول بعضی متأخرین
 در دو هزار سال دور رنگ نیز مختلف اند که سیاه تعلق بزحل دارد و نیک بود تعلق
 مشتری و سرخ میرنج و زرد بافتاب و سفید بزهره و آمیخته مختلف بعطارد
 و رنگ بنقره بر علی هذا لقیما و در سعادت و نحاست و ذکورت و نشت و تعلق
 ایام و عوام و امثالها بر تفاوت اند چنانکه مشهور است قاعد و ریاض
تحويل اوقات در برج حمل که نور روز نامند شیرخان
 که از ایام شعبه یک روز باید افزود مثلاً اگر اسال نور روز در روز شنبه بود
 آینه در روز یکشنبه باشد و ده تاریخ و پنجاه و دو نیم گهری زیاده باید کرد
 که در این قاعده مختلف نمیشود و موافق عرض بلد است چنانکه تقویم نوشته با مکرر
 بعمل آمده و مطلقاً مختلف در آن قاعده روی نداده و **عبدالمعز**
 جهت طریق تحويل زمانی می آرد که هر تحويلی باشد از تحويل و او از ده گانه
 در حمل یا ثور یا جوزا را در غیره انقسم است که اگر این باره تحويل روز شنبه

سال آینده البته روز یکشنبه خواهد شد و از وقت تحویل چهارده گری و سی و سه
 بل حساب کرده باید افزود مثلاً اگر سال تحویل روز شنبه اول صبح شده
 سال آینده بفاصله ده روز بعد چهارده گری و سی و سه بل روز بنده شده روز
 یکشنبه تحویل خواهد شد تحویل مهر در بروج ازین دو بیت معلوم میشود که قدر
 کدام برج است **نظم** زمه هر چه باشد مثنی نماه برو پنج روز در گرفت نما
 بهر پنج ازان خانه ز آفتاب بگیر و بدان جای مه در شتاب قوله مثنی کن
 دوگان کن یعنی اگر یک و ناز ماه گذشته باشد دو گیر و اگر دو گذشته باشد
 چهار علی هذا القیاس و مجموع پنج بیضی بعد ازان نظر کن که آفتاب در کدام
 برج است و ابتدا ازان برج کن و بهر برج پنج عدد طرح نمای تا بان برج رسد
 که در مقابل آن کم از پنج ماند قمر هم در آن برج باشد و الله اعلم **فصل** بدانکه
 در ستاره شهاب در بعضی ایالی دوان مری میگرد و مردم مترو و اند بعضی
 اعتقاد آنکه دخانی از روی زمین متصاعد شده چون کبزه نار میسوزد بواسطه
 وینتی که در وی باقیست مشتعل میشود و اگر لطیف است بزودی اطفای پذیرد
 اگر غلیظ است چند روز بصوت تیره بایستاه و مدار باد دیگر اشکال پدید
 ماند و برخی گویند که در تحت فلک قمر که نار است و ازان کره اجیاناً بسبب حرکت
 آتشی که بواسطه قوت شعاع اجتماع کواکب مجروح المرح در درجه از دور جانک
 بهم میرسد چیزی منفصل شده فی مابین آید و در طبقه دخانی که فی مابین کره
 نار و هوایی است صرف نمود میکند و مانند ستاره دوان بنظر می آید و چون

لطیفه زهری می رسد منجر می گردد و از نظر غایب میشود و در این هر دو سخن بجهت
 زیرا که نوری که از این ستاره های دو نده مرئی میگرد و هرگز مشابهتی با شعله
 ناری که از دو خان مشتعل شده دیده نمی شود بلکه نور آن ستاره مشابهت
 نامه با نور آسمانی دارد چنانکه محسوس است و نیز جهت و طرف و حرکت ستاره
 منحصر در تحت و فوق نیست تا بر اشتعال و خان صاعد یا انتشار جسم ناری که بهبوط
 کرده باشد محمول تواند شد اکثر اوقات از جیب بر است و از راست و چپ
 میدوند و صیرج معلوم میشود که حرکات آن ناری را بعضی نیست بلکه قاصدا از دو
 الاراده و الاختیار آنها را بقصد میدواند چنانکه در باب تحقیق نوشته اند که
 های دو ان که آنها را شهاب ثاقب میگویند سبب حفظ آسمان از شیاطین اند که
 که اشتراق شمع میکنند و این را دو جهت است اول آنکه شیاطین از ماده و خان
 مخلوق شده اند و با الطبع ظلمت و تیرگی را دوست میدارند و از روشنی
 میگریزند چنانکه مجرب است که بیشتر غلبه آنها در وقت تاریکی و مکان تاریک
 می باشد و بسبب حضور شمع و چراغ در مکانها که داخل میکنند پس آسمان را
 بقادیل کواکب نورانی منور ساخته اند که بواسطه انتشار نور در اجزای آسمان
 که شفاف محض است شیاطین خیره شده میگردند و حالت آنها چون ^{سنگ} خفا
 و آفتاب میشود و دوم آنکه از شعاع ستاره فرشتگان مثل کوسه ^{قطب} درست کرده
 در پی شیاطین میدوانند مانند گلوله توپ که بطرف خصم انداخته میشود و محاسن
 آسمان بتاره است و محافظت قلعه بتو خانه که بالای برج و باره آن میگردد

مرعیت اینقدر فرق است که ستاره های آسمانی بصوت گویی که از نفع یعنی اثر
 شعاع آنها پیدا میشود هر دو را در لغت ستاره و نجم و کواکب گویند و در توپخانه
 گلوله را بنام توپ سیمی میکنند و در قلن مجید این فواید را نجم جا بجا مذکور است
 واللہ یقول الحق وهو یهدی البیل فصل پنجم در عقاید حکما
 است که چون قوای فلکیه در عناصر تاثیر میکنند بسخن و بتجزیه عناصر سحر است
 و با هم مخلوط میشوند و از اختلاط آنها با هم مخلوقات چند از چند کون می پذیرند
 مثلاً چون حرارت تابان در عناصر تاثیر قوی میکند از دریا بنجار و از زمین
 دخان برمیخیزد و بسوی آسمان متصاعد میشود پس دخان گاهی از چیزها و در
 بالا میرود و سجده نار میرسد و مشتعل میگردد و حیوانات چند و زنان اهل
 باقی می مانند و بصوت شهاب و شهاب و مدار و تیره بنظر می آید اگر بعد از
 شدن غمخیز ایل میگردد و در شهاب می باشد و گاهی مشتعل نمیشود بلکه محرق
 میگردد علامت کسرخ و سیاه مابین آسمان و زمین ظاهر میشود و بنجار در وقت صعود
 بچند قسم انقسام می یابد گاهی لطیف است و بسیار بلند نمیرود و بکافی میرسد
 که انفاس شعاع شمس از زمین تا آن مکان منقطع میگردد و سردی تکالیف
 می پذیرد و قطره و قطره شده بر زمین می افتد و آن بنجار متکالیف طاهر
 گویند و آن قطرات را باران نامند و گاهی چندان لطیف نمی باشد بلکه گونه
 نقلی و استسته باشد باینجه بسیار صغیر و نمیکند بسبب بودت آخر شب برود
 شده آنرا شبنم گویند و گاهی بواسطه شدت برود هوا بنجار کثیف که نزول

می یابد و راشائی راه منجر شده می افتد آنرا ژاله گویند و هرگاه بخار و دخا
و بخار بجد برودت میرسد بخار سرد میگردد و دخان در اشائی آن تعلق میکند
آن دخان مشتعل میشود و آنرا برق می نامند و گاهی بسبب تکاثف و برود منجمد
بزرگین افتد آنرا صاعقه گویند فی الحقیقت با این ارباب سبب گیر هم بدست
جمع کارخانهجات عالم در کار است که اراده و اختیار ارواح مدبره بود که
بر این مواد و صورت مقرر است و آن ارواح را در لسان ملائکه و فرشتها خوانند
و خصوصیات زمانی و مکانی و تخلف اثر با وجود اجتماع اسباب وید و صیویه از
اختلاف همین اراده و اختیاست لهذا شارع علیه الصلوه و السلام تمام
کارخانه بلکه جمع کارخانهجات عالم را نسبت بقفل ملائکه نموده و ملائکه را
تابع امر تکوینی او سبحانه و تعالی دانسته که از طرف خود هیچ چیز بفعل نمی
آید اگر قوت فکر یا انسانی در اسباب وید و صیویه هر چیز تعمق و خور نماید کمال
غفلت از منتهی الاستیبا و ارادت دهد و معرفت تشبیه برگزیده میسر نشود
اگر نمی شناسد مطلقا نماید کارخانه حکمت او سبحانه چهل شان را منکر شده باشد و
اینهمه اسباب باطل فهمیده سبحانه انک ما خلقت هذا باطلا
پس عقاوی که در دین و دنیا نافع و سودمند بود آنست که بر اندر حضرت
حق سبحانه فاعل بلا واسطه هر متکون است اما بواسطت اسباب بنا بر اجزا
نماوت خود میفرماید تا بی تعلیل هیچ یک از حکمت و قدرتش لازم نیاید قلم که
ز حکمت کرده ایجاد سبب در روز را پوشیده در حلیا بسبب قدرت خود ساخته

عیان به صورت اسباب برده از میان پس باید دانست که آنچه حکما
 فلاسفه در تکون ابر و باران و رعد و برق گفته اند محض بر تصور صورت
 از صور واقع بقدرت الهی گفته اند تا استبعاد دفع شود و ذهن مالف باور
 جریان قدرت کامله در ضمن اسباب متعارفه قبول نماید **تفصیل** بدانکه مفهومی
 و مجتهدین شکر الله سعیم چنین روایت کرده اند که ارتفاع آسمان
 دنیا از زمین مقدار پانصد ساله راه است و همچنین باطن هر دو آسمان از هم
 هفتاد و نه مرتبه مقدار است و سخن وسطی آسمان نیز همین مقدار است از اینجا بپند
 آسمان مضتم و وسعت او را قیاس باید کرد و از باب بیات را در عالم ابعاد
 و اجرام بر مقدار سخن وسطی آسمان را طریق دیگر است که بر این ودلائل است
 بر آن قایم ساخته اند و چون راه پانصد ساله که در روایا صحیح و وارد شده
 متعین و مشخص نیست که تحریک متحرک بکدام حرکت مراد است و نیز قطع مسافت
 صعود نسبت بقطع مسافت هموار و شوار تر است و زمان قطع مسافت
 اول نسبت بزمان قطع ثانی اضعاف مضاعف میگردد و چنانکه در رفتن برین
 هموار و بالا بر آمدن بر کوه مجرب است و اهل بیات بفرنگ و میل بقدرت اعیان
 کرده اند در این صورت احتمال دارد که روایا شرعی و بر این چند تطبیق یابند
 و الله اعلم بحقایق الامور **مصل** فاما حکمای فرنگ انگریزی و رباب گرد
 آسمان و زمین و سخن و بعد کواکب و تعداد سیارات سخنها می مخالف مذکوره
 مصدر بیان می نمایند ما خلاصه اقوال آنجا و عذاه فی العنوان

باختصار و ایجاز بتحریر میرسانیم تا بر لبیب وطن معتقد طریقی روشن شود
 و آن آنست که حکمای فرنگ مطابق اقوال خود در شهر لندن رسیده علم
 شکل اسما و زمین از چوب ساخته اند و قرار داده که فلک هفتم محیط است افلاک
 دیگر و هر یک اسما بطرحی دیگر پنج بزینچ چون پایه گردون توارده به سیاحتی یکی بر
 دیگری وضع شده طبق بر طبق و تهنه نیست اگر چنین میبودند یکی بر دیگری
 حایل و حاجب میبود و ستارهای ثوابت که در فلک هشتم اند بنظر نمی آیدند
 قطرها قباب چهارک و چهل هزار گروه است و از زمین فاصله هشت کرو
 و سی و شش لک گروه دور است و نسبت بزین ده لک حصه بزرگ است
 لهذا و رانیر اعظم خوانند و عطار در از زمین سه کرو و بیست و پنج لک
 گروه دور است جای گنجایش آن دو هزار و هشتصد و سی و سه گروه است اینجا
 عطار و تمام دیده نمیشود که بسبب متصل بودن بافتا در شعاع پوشیده
 و زهره از آفتاب پنج کرو و نو و دویست و چهل هزار گروه تفاوت دارد و در
 زمین کلانست قریح از آفتاب و از ده کرو و شصت و یک و بیست و یک
 کرو فاصله دارد و آن از زمین اندکی خورد است جای گنجایش او سه هزار و
 ششصد و هشتاد و شش گروه است مشتری بسبب فاصله بعید مانند نقطه
 می آید اما از زمین یک هزار و سیصد برابر بزرگ است و بیست و هشت کرو و سیصد
 گروه از زمین فاصله دارد و از رو در بین بالای جرش چند درخ را بنظر
 می آیند و زحل از آفتاب هشتاد و نه کرو و بیست و یک گروه دور است و شکل

عیان به صورت اسباب برده از میان پس باید دانست که آنچه حکما
 فلاسفه در تکون ابرو باران و رعد و برق گفته اند محض بر تصور صورت
 از صور واقع بقدرت الهی گفته اند تا استبعاد دفع شود و ذهن مالوف باور
 جریان قدرت کامله در ضمن اسباب متعارفه قبول نماید **تفصیل** بدانکه گفته
 و مجتهدین شکر الله سعیم چنین روایت کرده اند که از ارتفاع آسمان
 دنیا از زمین مقدار پانصد ساله راه است و همچنین ما بین هر دو آسمان از آسمان
 هفتگانه همین مقدار است و سخن وسطی آسمان نیز همین مقدار است از اینجا بپند
 آسمان بقتم و وسعت او را قیاس باید کرد و از باب هیات را در عالم ابعاد
 و اجرام بر مقدار سخن وسطی آسمان طریق دیگر است که بر این و دلایل
 بر آن قایم ساخته اند و چون راه پانصد ساله که در روایا صحیح وارد شده
 متعین و مشخص نیست که تحریک متحرک بکدام حرکت مراد است و نیز قطع
 صعود نسبت بقطع مسافت هموار دشوار تر است و زمان قطع مسافت
 اول نسبت بزمان قطع ثانی اضعاف مضاعف میگردد و چنانکه در رفتن برین
 هموار و بالا بر آمدن بر کوه مجرب است و اهل هیات بفرسنگ و میل با تقدیر
 کرده اند در این صورت احتمال دارد که روایا شرعی و بر این سبب تطبیق یابند
 و الله اعلم بحقایق الامور **فضل** فاما حکمای فرنگ انگریزیه در باب گردش
 آسمان و زمین و سخن و بعد کواکب و تعداد سیارات سخنهای مخالف مذکوره
 صدر بیان می نمایند خلاصه اقوال آنجماعه کما وعدناه فی العنوان

باختصار و ایجاز بتحریر میرسانیم تا بر لبیب فطن معتقد طریقی روشن شود
 و آن آنست که حکمای فرنگ مطابق اقوال خود در شهر لندن و مدرسه علمیه
 شکل آسمان زمین از چوب ساخته اند و قرار داده که فلک هفتم محیط است افلاک
 دیگر و هر یک آسمان بطرحی دیگر بیچ بزیج چون پایه گردون دارد و بیچ میانی یکی بر
 دیگری وضع شده طبق بر طبق و تهنه نیست اگر چنین میبودند یکی بر دیگری
 حایل و حاجب میبود و ستارهای ثوابت که در فلک هشتم اند بنظر نمی آمدند
 قطر آفتاب چهار لک و چهل هزار کرده است و از زمین فاصله هشت کرو
 و سی و شش لک کرده دور است و نسبت زمین ده لک حصه بزرگ است
 لهذا اورانیر اعظم خوانند و عطارد و از زمین سه کرو و بیست و پنج لک و
 کرده دور است جای گنجایش آن دو هزار و هشتصد و سی و سه کرده است و بیچ
 عطارد تمام دیده نمیشود که بسبب متصل بودن بافتاب در شعاع پوشیده
 و در هر از آفتاب پنج کرو و نو و دو هشت لک و چهل هزار کرده تفاوت دارد و در
 زمین کلانست قریح از آفتاب و از ده کرو و شصت و هشت لک و بیست و
 کرو فاصله دارد و آن از زمین اندکی خورد است جای گنجایش او سه هزار و
 ششصد و هشتاد و شش کرده است مشتری بسبب فاصله بعید مانند نقطه
 می آید اما از زمین یک هزار و سیصد برابر بزرگ است و بیست و هشت کرو و بیست
 کرده از زمین فاصله دارد و در بین بالای جرمش چند دانه مانند نظر
 می آیند و زحل از آفتاب هشتاد و نه کرو و بیست لک کرده دور است و بزرگ

انگیزی در سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و سه سیاره و سیاره بر کل سیاره است
 لهذا از این نام او خوانده اند و آن از آفتاب یکصد و نود و هشت کرد و چهل
 لک کرده بعید است بعد از سنه یک هزار و یکصد و نود و عیوی دیگر یک ستاره
 سیاره بنظر آمد نام آن جز جیم کردند و ایضا چهار ستاره سیاره اول پیش دوم
 پانزدهم و نو چهارم نشان در سنه یک هزار و دویست و هشتاد و عیوی بنظر آمد
 سیزدهم و نشان از آفتاب بیست و دو کرد و هشتاد لک کرده تفاوت دور و نزدیک
 از آفتاب بیست و شش کرد و چهل لک کرده دور است و پانزدهم آفتاب بعید
 که تا حال بعد ساختش تعیین نشده و چهار سیاره دیگر اند که بنظر نمی آیند مگر در
 بین خاص و برای این زمین یک قمر است که گرد کره ارض در بیست و نه روز
 و یازده ساعت میگردد و برای ستارگان دیگر نیز چنین قمر اند چنانکه برای
 مشتری چهار قمر از دور بین بنظر می آیند و برای زحل هفت قمر و دیگر ستارگان
 نیز هجرت افزایدهوش ربانند بلاحظه آن که باهم دیگر بستی می دارند آنها را
 ثابت میگویند اگر چه از جمله آنها بدید چشم بشری فقط قریب سه هزار بنظر می آیند
 مگر بواسطه دور بین زیاده از لک که شمار آن در او همه نگنجد مری میگردند
 و نیز زوی و بعد از آن ستارگان از حیض و هم بشری بر او است و از جمله آنها
 ستاره ای که قریب بیست و هفت فاصله فی مابین آنها و زمین آفتاب است که اگر
 ممکن میباشد که گویا که بسبب آن چون ریح عاصف بلکه کالبرق الخاطف
 می رود از اینجا تا بان ستاره برسد پس در عرصه هجده سال تمام آنجا نمیرسد

آن ستاره که در مقام خود مانند آفتاب روشن اند بطریقیکه تحت منجیره و زمین که
 آن نیز حکم ستاره سیاره دارد و علاقه با آفتاب دارند بهمان طرز ایل نهایت آن
 ستارگان را نیز میدانند که هر یک از ثوابت ستاره سیاره خود را مرکز است چنانکه
 عطار و گرد آفتاب در عرصه یک پهرا یک لک و شصت و پنج کرومیکرد و گرد
 زمین آفتاب در عرصه یک پهرا یک لک کرومیکرد و سرعت گردش آن
 ستارگان نجومی است که فهم ناقص انسان از دریافت آنقا صراحت معینا و تیرید
 با ستاره نامی و مدار نسبت ندارند و احوال آنها باین منوال است که گاهی
 در دوره با آفتاب نهایت قسبه بهم رسانند و گاهی بعید شوند هر گاه نزدیکی
 با آفتاب بهم رسانند چنان درخشنده میگردند که گویا آتشی است که فی الحال
 از کوره اینکرتافته بر آورند بلکه بهر مرتبه از آن زیاده تر و مدام روشنی
 در آن نامی ماند هر گاه یکی از آنها در دوره خود از آفتاب بعید پیدا کند
 فاصله فی مابین با فصد و شصت کرد و کرده میباشند و چون نهایت سرب
 بهم رسانند بیست و شش لک و چهل هزار کرده در عرصه یک پهرا که است
 نجومی است قطع میکند و آفتاب در تمام روز از برجی به برجی تخمینا میبرد
 و با هفتاد که سیر السیر است در یک لیمه ششصد و شصت بار مانند گردش
 دنیا میگردد و در هر ماه بوقت با آفتاب قران میکند اعتقاد حکمای قریب
 که آفتاب و ستارگان گرد زمین نمیگردند بلکه معامله بالعکس است یعنی این
 که با بروی ساکنیم آن هم یک شش است بدستور یازده ستاره دیگر که

نبوت و فاصله گرد آفتاب میگردند و از روشنی آفتاب می نمایند و زمین گرد
 مرکز خود در بیست و چهار ساعت یکبار میگردد و سبب و روز این است و
 هر حصه زمین که بر تو آفتاب می افتد در آن حصه روز میشود و در حصه که آفتاب
 نباشد در آنجا شب است و گردش روزمره زمین از جانب غرب طرف مشرق است
 از جهت شعاع بر سطح شرقی زمین چنانکه می افتد در آنجا صبح میشود و همان
 شعاع چون بسمت الراس رسد نصف النهار میگردد و چون شعاع بگذرد
 افتاد در آنوقت شام شده بعد از آنش ساعت از ولایت انگلند در
 ملک بنگاله آفتاب طلوع میشود و زمین بسبب شش آفتاب معلوم است در
 دقیقه گه گری میزند و چهل کرده گردش مینماید و در سالی یکبارته و بالاقایم
 لیکن چون اختلاف قول حکمای فارس و فرنگ در باب گردش آسمان زمین
 متضاد فیه است بدون واقف بودن از علم ریاضی و هندسه و حکمت
 خصوصاً علم هیات طرفین تشفی خاطر ما بالکلیه نمیشود و هرگاه از گردش زمین
 افلاک برابر دنیا آید گویند عمل فلان برج است و هرگاه عکس آفتاب در مقابل
 و ستاره های سیاره بمقابل دنیا و بروج تا بان شود قیاس نمایند که فلان
 در فلان برج آمده موافق این امر در لندن تمثالی نمونه اشکال آسمان زمین
 در مدرسه علم هیات ساخته اند و شکل دنیا در میان دایره افلاک که شش
 جهت مساویست مانند بیضه معلق نهاده چون آنرا بچوبی خور و مانند دسته
 چرخ میگردانند دنیا ب حرکت در آید و آسمان را ساکن باشد و نقش آفتابیم

فوق و تحت و چپ و راست بریضه زمین منقوش ساخته چون دنیا در میان
 آسمانهاست و مرکز آن با حقیض بدلائل نجومی لازم ارض و اوج مستقیم
 افلاک لهذا ساکنین هر مرتبه و بوم را همین آسمان ماه و خورشید و ثوابت
 سیاره بنظر می آید همه را ادعا است که تا بالای دنیا هتیم و ساکنان
 دیگر سر زمین زیر ما را آنچه گردش ستارگان برای العین مشاهده میشود آن
 بمنزله آنست که راکب سفینه در بحر تصور میکند که ساحل میگردد و آن نه
 چنانست بلکه بجزرک سفینه اینچنین تصور می آید و الله اعلم چون از او
 حکما در باب افلاک فارغ شدیم بنزدی شروع در بیان مساحت زمین
 و ایراد اقالیم سبعة ایمانا و اختصاراً میرود **فصل در بیان مساحت**

کرة ارض و ما يتعلق بها از حضرت حسن بصری رضی الله تعالی
 منقول است که تعالی اول زمین را بسایا خورد و آفید و در وی رگهای کوه
 پیدا کرد در آن رگها حرکتی داد که بسبب آن آنها را بنجود میکشند و چشمها
 جاری میشوند و تقدیر اوقات فرموده باز متوجه بسوی آسمان شد و آسمان
 مانند دو دود بود آنرا هفت آسمان ساخت باز زمین را بهمن فرموده مقدر
 هست گردانید ابتدای خلقت زمین در مقام کعبه معظمه بود آنرا همانجا
 و فراخ ساخت لهذا در حق آنخانه معظمه فرموده **ان اول بیت**
وضع للناس و شهر مبارک که را از آنچه هم القری نامند و باتفاق
 محققین زمین گروی است و آنچه بعضی گفته اند ایشان از اید شهر فی الدنیا

جعل لكم الارض فراشا استدلال کرده اند که زمین بر شکل کره نیست
 زیرا که کره را فرش نتوان گفت این استدلال بعبایت پوچ است زیرا که فرش
 بودن زمین را بر فرشهای مالوفه خود قیاس کردن کمال غلط است که زمین
 با وجود کرویت و استداره چون جرم بزرگ دارد و اطرافش با هم تباها
 کلی دارند و ارتفاع و انحطاط آن در نظر نمی آید قابل قیاس بودن است
 بلاشبهه معنادار لایق قویه قطیعه قایم اند بر کرویت و می و آنچه اوضح دلایل
 عقلیه این مدعا است آن است که طلوع و غروب کواکب بر اهل مشرق
 مقدم بر طلوع و غروب اهل مغرب میشود و در ما بین شمال و جنوب از دریا
 و ارتفاع قطب ظاهر و انحطاط قطب خفی در صورتها توخل در جانب شمال
 و بالعکس در جانب جنوب دلیل واضح بر کرویت آنست و شخصی از ولایت
 انگلند بر چهار سو طرف مشرق روان شد از آن طرف اصلا رو
 نگردانیده همچنان طرف مشرق راست میرفت تا بجای که اول روان
 شده بود رسید اگر زمین مدور نبود و باین منوال نمیرسید لهذا محققین
 علیه الرحمه در فتاوی خود نوشته اند که اگر مقارن طلوع آفتاب دو برابر
 بمیزد یکی در چین یکی در سمرقند ثانی وارث اول میشود و در العکس زیرا که
 طلوع آفتاب در چین مقدم بر طلوع آفتاب در سمرقند است پس موت
 برادر چینی مقدم بر موت برادر سمرقندیست و آنچه از اوضح دلایل شرعی
 بر این مکلف است آنست که او تقاضای صلوة را برابر اوضاع آفتاب قرار داده اند

قرار داده اند بوجهی که جمیع مکعبین را که در اطراف وجوانب را قایلیم مختلفه
 عام و شامل باشد و این معنی بدون کرویت زمین راست نمی آید و زمین قدر
 از طرف جنوب و شمال منحدب است لیکن بعضی یاقیل بمرج و مثلث گفته اند تا تحقیق
 رسیده که محمول قدم مذکور است مقدار دوره زمین بیت و یک هزار و دو ^{مشت}
 و هفتاد و پنج گزده است جای گنجایش مستدیر آن هفت هزار کرده و بر این
 کره هرگاه که دایره معدل آنها که منطقه فلک الافلاک است و خط استوا که
 خوانند و قاطع عالم فرض کنند بگذرد زمین بدو نصف میشود یک نصف که در
 جانب قطبی است که ثبات انش و اقلست شمالی میخوانند و نصف دیگر را
 که در جانب قطبی است که در مقابل قطب شمالیت جنوبی میگویند هر وقت
 که دایره افق را دایره عظیم که فاصل است میان آنچه از فلک می بینیم
 میان آنچه فلک دیده نمیشود قاطع عالم فرض نمایند هر یکی از آن دو نصف
 زمین را بدو قسم میکند چنانکه کره زمین باین دو ایر مفروضه تقاطع میکند
 دیگر چهار ربع میشود دو ربع شمالی و دو ربع جنوبی و ازین دو ربع شمالی
 یک ربع که بالائی افق است مسکون و معمور است و آنرا ربع مسکون خوانند
 حکما گویند از آنکه حصه زمین دو حصه در بحر عظیم که آنرا دو قیاس نیز گویند
 زیرا آب مستور است و یک حصه دیگر بر منصفه ظهور بصورت بیضیه که در آب گفته
 و ازین حصه کشف بسیاری در جانب جنوب و در آن افتاده و نهایت
 جانب شمال هم آب دارد و گوشه جنوب شمال نهایت سرد سیر است از آنکه

آب‌سرخ می‌بندد که عبور چهار ممکن نیست الی آن کسی بآن دو طرف زرفته
 پس از چهار حصه یک حصه کمر عمارت دارد و کوا و بیابانها نیز از پنجه بسیار
 لیکن در لسان عرف و عادت بر پنج مسکون است چهار یافته و این پنج مسکون
 در شمال خط استوا است که محاذی معدل آنها بر زمین از مشرق تا مغرب
 مفروض کرده اند هر شهریکه بسین خط بود شب و روز در آنجا
 برابر باشد و سالی هشت فصل در آنجا بار بوقوع آید و در بهار و تابستان و در
 زمستان و در و تیر ماه کثرت اوقات در صحرای میاونه آن بلدان گل و گیاه
 باشد اعدل تقاع است در مرجع الانساب و صور الاقالیم می‌آرد که جمله پنج مسکون
 هفت ساله راه است چنانکه کسی همه وقت در سفر باشد بقدر طاقت طعام و
 شرابی که قاعده است بکار برد و آسایشی که رسم است بجای آرد از پنجه ^{بشتاب}
 ساله راه ببرد و در عوام و ظهور حوادث ایام خراب گشته و بطرف آنها
 ویرانها آمده و بیست ساله راه باقی مانده و ازین بیست ساله راه نیز چهارده
 ساله کم آمده چه از طرف شمال هفت ساله راه بواسطه شدت سرما و سردی
 هواذمی حیات نمیتواند زیست و از طرف جنوب نیز هفت ساله راه بسبب
 گرمی هوا جاننداری نمیتواند بود پس شش ساله راه مانده و اینقدر زمین ^{هفت}
 قسم کرده اند و اقالیم سبعة نامیده و بعضی حکما در تواریخ قدیم نوشته اند که
 زمین سیصد و شصت درجه است چون کرولیت یکصد و هشتاد درجه تحت
 و یکصد و هشتاد درجه فوق است و در درجه زیارت و نو درجه خشکی است

که آنرا ربع مسکون خوانند و از جمله ربع مسکون شصت و دو درجه زمین
 محترقه و کوه های برف است در اینجا جانداری نیز پیدا و امکان آبادانی ندارد
 و بیت و هشت درجه از جمله سیصد و شصت و دو درجه که باقی مانده قابل زیارت
 و آبادانی است و در تاریخ اسکندری آورده که ربع مسکون هشتاد و
 هزار گز است و تمام برودت که در آن دره هزار گز که در دنیا
 کوهی است بلندترین کوه با زمردین رنگ آن قاف و بصورت حرف
 قاف مابین جنوب و مشرق فرجه دارد بصورت دره که آب روی زمین
 از آن دره بجزی که آب بسپد است میرود و آنجای را کام شیر خوانند
 هر کسی که بان دره رسد بزور آب بجزی که میرود و صورت بازگشت ندارد
 زمین منقسم با قایم است طول هر قایمی از مشرق تا مغرب او قایمی که بخط
 استوانه نزدیک است درازی او از پهنای او زیاده است و بالتفاق
 و اقصان مسالک و ممالک بحار عظیمه در ربع مسکون پنج است بحر هند
 بحر شام بحر مغرب بحر منطیس بحر طبرستان لیکن دو دریای دیگر نیز
 از خلیجات با آنها ضم میکنند و هفت بحر خوانند و این اصح است اگر چه بحار
 بحور دیگر در این ربع است اما بواسطه آنکه سبادی آن در دیگر ارباع واقع
 شده از حساب این ربع نداشته اند و بحیرات کلان تیره پنج اند و در بحار
 و بحیرات این ربع جزایر بزرگ و کوچک بسیار اند و ایضا پنج کوه وسیع و
 رفیع در این ربع واقع است و عدد مجموع جبال از دو صد متجاوز است

و نزدیک بروند و چهل اهنار و جوئی بزرگ باشد که عبور از آن با پیسه نشود
 مگر گشتی و الله تعالی اعلم فصل پنجم در حکای فلسفه و دانایان بی ریود
 بحقیق رسانیده اند که از سه حصه زمین دو حصه زیر آب و یک حصه خشکی است
 و مقدار دوره انقیاد زمین چنانکه در صدر گذشت بیست و یک هزار است
 و هفتاد و پنج گروه است و کنجایش مدوره آن هفت هزار گروه بحر عظیم
 سه دریا اند اول دریای شور که حصه یوروب و افریکار از سواد ملک
 امریکا جدا میسازد دوم بحر عظیم هندوستان که طرف جنوب است
 بحر عظیم برسانت ساگر که آن زمین ایشیا را از سواد حصه امریکا علیحد
 میسازد و این سه بحرها از آب شور مالا مال اند ما بین این با مقدار شصت جزیره کلا
 واقع شده و غدیر باد و سه جاور ملک امریکا هم هستند که مقدار طول یکی
 از آن باد و صد و شصت و چهار گروه است و جانب شمالی ملک پارس
 غدیر است بزرگی بحر و در ملک هندوستان نیز غدیر است بعد بنویسند
 غدیر است که با بحر عظیم ملحق و ملحق نباشد و رود بار آنگه از کوه بار
 جریان می یابد و کره زمین چون از خط استوا و معدل اهنار بر جا
 حصه منقسم شده است و هر حصه را نامی است اول ایشیا و دوم یوروب
 سیم افریکار چهارم امریکا که آنرا ایگی دنیا و دنیا ی فونیز گویند ایشیا نسبت
 سه حصه بزرگ است و یوروب از همه خور و بر روی زمین درین ایام تخمیناً
 مقدار هفتاد و دو مردم اند در ایشیا پنجاه و دو در افریکار و در یوروب

شانه زده کرده و در امر کجا و کور و پشته و کلبه مردم اند و بر روی زمین چهار
 دین و کیش و گوناگون اول اهل اسلام انحراف اند و دوم نصاری سیم یهود و چهار
 آن چهارم قسام مذہب بت پران و غیر از آن بسیار مردم اند که هیچکس را
 نمی شناسند بت پرستان دگر و رو بیت کلبه اند و مردمان یهود که در میان
 آنها شعب و قبایل بسیار اندش کرد و پرستندگان کینوس و شاکمونی که
 مردم چین اند که در دگر متصرفه مردم که بعضی دیوانه می پرستند بخت
 کرد و مردم یهود و ناپه بودنی کلبه نصاری عیسوی نوزده کرده و مسلمانان
 بیت و چهار کرده و پنجاه کلبه سرداری و حکومت از یهود و غیره بدر
 رفته و مسلمانان و نصاری روز بروز زیاد شده میر و نند سلطنت و بر
 و زور و غلبه دارند در دین مسلمانان ضبط و ربط و بند و بست و احکام تمام

والعاقبت للمتقین و السلام علی من اتبع الهدی نظم خیر شعری پرکش
 چون باز باز خوشین را با سفر و مساز سازد که شد ملی در خطه کشمیر
 ترک این سر منزل و لگیر گیر در جهان انگسکه او اندازد در همه عمر است
 چون شمشاد شاه پند پنداری تو ای ناکام کام کشته چون خاک بالام
 رام چشم باری از دل بیدار دار بند بر سیر جهان کی بار بار باب
 دو دم در بیان اکثر بلا و مشهوره بتیر تبیل قالیم سبعة اجمالاً
 بموجب قرار داد مورخان ایران و تورانک الاقلیم و
 این اقلیم نوحل مغلوب است عامه شیخی سودا لئون مجدد می انداخته این اقلیم

جانب شمال جزیره یا قوت که بگواست میدباشد پس بر جنوب و بلاد چین و شمال
 سزندیب و وسط و یارهند و سند گزرد و بحر فارس را قطع کند و از جنوب بلاد
 و وسط بلاد چین گذشته به بحر محیط منتهی شود و مساحت این اقلیم دو هزار شصت و
 شصت و چهار نیم فرسنگ است و در این اقلیم بنیت کوه رفیع و سی هزار گز و
 نصد و چهل شهر است از جمله آن بعضی بلاد مشهوره اکتفا سرود و شروع
 بولایت که بحکم الایمان ایمان تیمنا میشود و همین ولایتی است در غایت ترا
 نهایت طراوت بعضی در وجه تسمیه اش چنین آورده اند که چون زانیه بمن بن
 بن عابری بن شامخ بن رفشد بن سام بن نوح علیه السلام است همین شهر یافته و بر
 آنجا و آنرا چون برین مکه معظمه و اقصی است هر آینه بمن شهر شده بهر تقدیر لفظه
 و با منیت است اکثر ولایاتش نزدیک بنظر است و است چون حضرت نوح علی نبی
 السلام متوجه عالم باقی شد حضرت سام بن نوح آن ولایت را بنظر احتیاط و دیده جهت
 سکونت خود پسندیده بعد از سام اولادش در آن مقام عمر الوالی مقاومت
 امروز در دست اولیای دولت سلاطین علی عثمانیه است و از مضافات معروفه
 این نسیب است که حضرت سام بن نوح همت بتعمیر آن گماشته در آنجا انبیه و حرنا
 نیک میشود دیگر محاسن است ز تمام بمن بندری آن لطافت نیست در شهر نخایار
 فرانسویان است و یک یال را تصد خاسی می آید و خاسی زها خور و دبار یک یال
 کاغذ از نقره قلب آنجا است و کوه بکنم در میان آنجا و جده جایست که موافقت
 حج است و حجاج بمن و هند از آنجا احرام می بندند و قبر حضرت شیخ حسن

شادلی قدس بتره در نماز اقصت و دیگر لغز است که اصف بن برخیا همت
 بر تعمیر آنجا داشته و در آنجا درختی است که آنرا فات می نامند و برگش از عالم اقیانوس
 کیفیت بوقلمون می بخشد میوه های سرد سیر و گرم سیر در آنجا نیک سینه و دیگر
 صنعا است که بکمال لطافت آب هوا و نرا بهت کوه و صحرای سایر اقصا
 بستنی است چه قریب بخط استوا واقع شده در سالی دوزمشا و دوتا پستان در آنجا
 میشود و اشجار در سالی دو با میوه میدهند و ارتفاعش دو بار بعل می آید
 از محل تا سر طان یک پستان و از سر طان تا میزان یک پستان باشد باز از میزان
 تا جدی یک پستان و از جدی تا حمل یک پستان بود و قصر **عمران**
 صنعا بود ارکان آن قصر را سنگ الوان درست کرده بودند که هر طرفی از آن
 بزرگی ظاهر میگشته و در میان حقیقی قصر خانه بود که سقف آنرا یک تخته سنگ
 رخام پوشیده بودند و بر هر کفش صورت شیری ترتیب داده که چون باد
 در آنخانه وزیدی از آن تماها با او از شیر مسجوع شدی و آن قصر خندان
 ارتفاع داشته که وقت طلوع و غروب آفتاب سایه آن تا سه میل ممتد میباش
 و در چهار فرسنگی صنعا صفوان نام مردی باغی داشته قریب بدوازده
 میل که حاصل آن در راه خدا میداده و خود تیر منچورده بعد از چندگاه پس
 که پدر را از آن شیوه مرضیه زد داشت هر آینه آتش سخط آبی آن باغ را سوخته
 خاکستر ساخت چنانکه در عرصه شصت سال آن آتش التهاب شد بر حوالی آن
 طپور را مجال ^{کلیه آن} و وحوش با قدرت جولان نموده و این عرصه در آن زمان مستور است

دیگر از مضافات یمن است از صنعا تا انجا سه روزه راه است و بانی آن سبأ
 لشیب بن یعرب بن قحطان بود اما الحال سبأ بر نوایب و زکاران آن آثار جزئی
 باقی نمانده و در سبأ از غایت لطافت آب و هوا گس و پشه و مار و عقرب و دیگر
 هیوا هم نباشند و دیگر خضر موت است و آن تیر شهری با نام بوده و ناحیتی است
 داشته گویند و ما سبأ است هر که از آن بیاشامد منخت گردد و ایضا عدن است
 که دراز منته سابقه آبادانی بغایت داشته امروز آن آبادانی بنجا منقل شده و اما
 سبأ روزه راه است تا ما بحر عدن همان قلمم است که بحر حمزش نیز خوانند و
 و از جمله خلیجات بحر است طولش چهار صد فرسنگ است عرضش دویست
 رسد و چون قلمم بر ساحل دریا و طرف غربی واقع شده بر آفتابین اعمام
 گردیده و بعضی عمان را نیز داخل این شمرده اند اگر چه گرم سیرا اما در بعضی آن ولایات
 سردی منحت شود و حیانا برف بارد در اصل معموره اش بر کنار دریای فارس
 که بحر عمان و بحر نصر و بحر سبأ خوانند و آفتاب در زم ازین دریا بمنافع چند
 رسد و سخاوت ازین دریا بسلامت برآیند و از طرف ایش از دیگر سبأ که تا پیش
 گردانی در او که چون چهار دران افتد و دیگر خالصی ممکن نباشد طول این دریا
 و شصت و عرضش یکصد و شصت فرسنگ شمرده اند در میان عمان و قلمم بانص
 فرسنگ بین خشک افتاده که آنرا جزیره العرب خوانند و عوایب پیشا و در آن
 چهار طبره است میان عمان و عد دران ناحیه بسیار است و آن جا در است
 مانند نصف بدن انسان که یک دست و پانی دیگر چشم دارد و دست دیگر او در سینه او است

و بزبان تازی تکلم میکند مردم او را صید کرده میخورند شخصی میگفت که من بدن دیار روم
 و بسرا آن خود و گفتم که من شناس ندیده ام فی الفور بعلامی اشاره کرد و علام نماز دیگر آمده
 آنعاسی نده بیاورد چون روم دید گفتم بخدا که مرا فریاد رس با اعلام گفتم او را بگذا
 و گفتم بکلام او و دقیقه مشوم قبول نکرده و راراکنا نیدم او چون آواز من بیرون رفت
 اعلام و نیز بانجام آمد شد عاود در بین ما بین صنعا و حضرت است و کیفیت آن نیست که چون
 علیق بن عادی بن آدم بن سام بن نوح پادشاه مین در گذشت پسرن او شدید شد او
 والی شدند و بر جهانیان غلبه کردند ضحاک را بزین ابل فرستاده اند تا همیشه راقع کرده
 آنکاک اگرقت تا آنکه از جناب مقدس الهی حضرت هو و علی بنی اهلین السلام بشد
 و قوم او معبود گردید و عده جنت نعیم داد شد او در مکابره آنحضرت صدکس را در
 خود تعیین کرده و هزار هزار نفر عمراه یکسان آنها مقرر کرد و در جمیع بیج مسکون حکم فرستاد
 زر و نقره بصوت خشت اماندان درست کرده بفرستند و گنجهای مدفون زمین آکنده بر
 متصل کوه عدن شهر ریامین بچو آنب که در آن چهل گروه بود و بنیاد نهاد اول فرمود تا
 اساس آنرا کنده باب ساینند و سنگ سلیمانی بر کردند چون اساس بر زمین ظاهر شد
 بنحست نقره و طلا چهار دیوارش را بر آوردند و در ارتفاع صد و نوبت متعاقب آنوقت سیاحت
 چنانکه در وقت طلوع آفتاب چشمها از تابش آن دیوار خیمه شد و در میان چار دیوار شهر
 یک هزار گوشک بنیاد نهاد و هر گوشک شهر است و همه با نواح جواهرت قیمتی
 با قوت و زرد و مروارید مرصع نموده آنهارا در خشت زمین و زمین بکار برده
 و سلطان شهر نهری جاری ساخته اند از نهر حد اول خور و بگر شکمها و سواران

کرده و سخن آن نهر و جدول بر بیزه های یاقوت و پاره های زمره و دیگر جواهر بر کرده و بر کمان
 اینها درختها منصوب کرده که تنه از طلا و شاخ و برگ از زمره و بجای شکوفه گلها می یاقوت
 و مروارید درست کرده و در میان میوه ها عطریات بکار برده که بوزیدن نسیم کام آن
 باغ معطر میگشته و دیوارهای مکانات و دکاکین از درون بمشک زعفران و عنبر شهباب
 گلاب خمیر کرده اندوده و تمثال جانوران بر درختان از زمره جواهر تعبیه کرده و گرداگرد
 هزار مناره از زمره جواهر بلند ساخته و از برای تمام شهر قالیچه و فرشهای ابریشمین
 و ظروف زر و نقره منقح کرده در بعضی نهرها و حوضها آب شیرین و در بعضی شکر
 و در بعضی شهد و شربت جاری کرده و بازار و دکاکین نیز از پرده های زر تار و منقش
 است تا اهل صرفت و صنعت افزوده که بکار خود مشغول شوند و انواع اطعمه و حلوا
 در مطبخها بسیار خفن معرود که بر سمرائیه و الوش از سرکار باوشاسی بنام اهل شهر
 باشد در عرصه دوازده سال این شهر باین کیفیت بسیار کار گیران تمام عالم تیار شد باجمل
 در وصف و زیاده این مذکور نتوان کرد که خود از حضرت اب العزت باوصف اعظم
 علم او جمیع معلومات در حق آن باغ میفرمایند امر ذات العباد التي لم يخاق
 مثلها في البلاد والقصة بعد تمام امکان شد و خواست که قدم در آن عمارت نهاد
 که ناگاه بشدت صیحه حضرت جبرئیل علیه السلام شد و با سپاهش جانم لکاد و فرخ
 و آیه کریمه بکانت لا صیحه واحده فاذا هم خامدون دلالت بر این
 قصه میکند بعد پاک شد و لشکر بایش آن شهر از نظر مردم پوشیده گردانید و بعضی
 شهبای تاریک مردم گرد و فواج شهر عدن را تابشی و درخشندگی از آنجا بنظر آید

و میگوشید که تابش از دیوارهای آن شهر است و در نظام التوریج مستطوره است که در زمان سلطه
 و حکومت معاویه بن ابوسفیان یکی از اصحاب سالتت باب نعلی الله علیه السلام
 عبد شمس بن قلابه الضاری رضی الله عنه بواسطه طلب شتر گم کرده در میان حدین
 بشارت نما عظیم رسیدن در آن شانس ما در آمد شجر شد در واره های آن از زرش
 بود گوشکی بنظر او در آمد شتری که بر آن سوار بود در آن گوشک بسته خود داخل
 عمارتی نمونه بهشت دیدند شتر کرد که اگر این حکایت پیش معاویه بگویم باور نخواهد کرد
 چند نشانه از ریزه های سنگ در آنها آن بخت بودند قدری بر دوا گویم باقی
 نیز فاده دید بسبب طعل مدت لومی از آن برفته ندانست که چیست و نیز از آنها
 برگرفت نزد معاویه آورد و می آن مرد را دید با بزرگ و انواع جواهر که در آن مانده
 مثل آن ندیده بود و ملاحظه کرد و آن گوی را سگت بود از آن ظاهر شد که مجلس
 گشت بعد از آن معاویه کعب الجبار را طلب نموده از وی استفسار کرد و او گفت
 تورت آمده و در قران مجید هم ذکر آن مانع هست که ارم ذات العباد الایه و کیفیت
 نبوی که در تورت دیده بود بیان کرد و گفت از است پیغمبر ماصلی الله علیه و سلم
 عبدالله نامی سجاد بود به بنید نشانه از آن بیاید بعد از آن تا قیامت شرح او با شما
 نرسد و از چشم مردم پوشیده باشد بعد از آن معاویه گفت اینک عبدالله نشانه آورده
 عبدالله الشریف داد و آن جواهر را در خزانه نهاد بعد از مرگ شداد پسر شری بن
 شداد بحضرت هود علی نبیا و علیه السلام گردید و در حضرت با آنحضرت اوقات
 زندگی با بقضای ساند و از لطایف عتیق است که با خود داشتن خاتم تحقیق است

بسیار در و چنانکه احادیث بسیار درین باب نقل میکنند قرن نیز از مضامین است
 که سهیل بنی حضرت و پس فرنی رضی الله عنه در آن زمین بوجود مسعود آمده بلا در
 ولایتی است و شیخ آن امصار مملکت یمن است و جنوبیش بیابانهای باسکون شمریش
 ولایت نوبه و غربیش مملکت حبشه مردم آن دیار هرگز نمکین نباشند فرسوده
 کند زلفت ز آزار دل مردم بلی هرگز غمی در خاطر زنگی نیگرد و در حکما بسبب
 فرحت و خورمی آنجا عت را از ظهور و طلوع ستاره سهیل باقیه اند که هر شب این
 طالع میشود و جمیع زنگیان از زنگ بن کوش بن کنعان بن حام بوجود آمده اند و آنجا
 سباع الانس خوانند چه هر گاه بر دشمن خود ظفر باند گوشت او را بخورند و همچنین اگر از
 باو شاه خود بر بنجد او را بکشند با آنکه طلا در آن دیار بسیار است زیور و حلیه خود را
 از آهن سازند و گویند هر که آهن با خود دارند و یو و جن بروی دست نیاند و شجاع
 افزون گردد و گاو آند یار با سپ تازی در کارزار برابری میکند و غذای خود بیشتر
 از گوشت فیل و زرافه سازند گویند در آن ولایت درختی است که اوراق آنرا هر گاه
 در آب رسانند فیضان آزان آب بیاشامند چنان مست شوند که بسهولت آنها
 صید کنند نوبه شهرت بکنار نهر نیل واقع شده طولش را مدت هشت یا نه روز
 قطع کند و متوطنان آن امصار نصاری باشند غذای ایشان بیشتر جو بود گوشت
 شتر بسیار بکار برند و زرافه بسیار در آنجا باشد مملکت نوبه مشکت بر بلاد السودان
 و در آنجا طلا از ریگ روئید و هوایش در غایت گرمی باشد چنانکه مالی آن شهر
 روزی در زیر زمین بسیر برند چون شب شود بیرون آمده طلا بدست آرد متاع

ایشان جهانت و پوشش ایشان پوست حیوانات باشد و بازرگان بخت فراوان
 در آن دایر روند چون سسند باواز طبل آنها را گاه نمایند و امتعه خود در موضعی
 جدا جدا بندگان آنها از آمدن تجار و قوف یافته شب بر سر امتعه روند و برابر هر متاع
 جهت ثمن آن طلا گذارند و صبح بازرگانان آنجا رفته اگر بدانچه گذاشته راضی
 نشوند بصاعت از ثمن دور تر بپزند و بازرگروند و شب بزم آن مردم انجام داده
 طلا بر آن بپذیرانند تا وقتی که تجار راضی شوند نوبه جمله از پس آن عام بن فوج
 بوده و این شهر بنام او شهرت یافته و حام در مسکک بنیای نظام یافته اما از
 فرزندان او احدی بمرتبه نبوت نرسیده است که روزی فوج را حلیه
 در خواب کشف عورت شده بود او در ستر آن تهاون ورزید بلکه بجهت بزرگان
 سبب نگ او را در شمس سپاه گشت از پیغمبر ما بوس شدند و حام را نه پس بود و بپند
 زنج نوبه کنعان کوش قبط تیریز حبش چین و القدا علم مملکت
 چین زمین است که آب و هوای خوب اردو میوه های موفور و در آنجا آب
 کان طلا و نقره است و از آنها مبلغی گران بصول میپوند و از جمله معاونان
 معدن طلا از بر آوردن زر ممنوع است که بر مرد کلالی ظاهر گشته لهذا گنهای گشت
 مسلسل است و در چین معدن سنگ گرافیم است و زعفران خوش رنگ هم در آنجا
 و کار مصور و نقاشی را رونق و اعتبار است چنانکه مانی نقاش از آنجا برخاست
 و کتابی ساخته دعوی نبوت نموده خلقی از مردم ثبت باو کرده اند و از کمالات
 آن بوده که دایره چند خورد و بزرگ که لاقط قطراتها تخمینا پنج شش گری بودی بدست

رقم کردی چون پرکار بدان نهادندی یکسوی تفاوت نداشتی و همچنین خطهای
 دوازده گانه کشید که همه مسطر است و برابر بودی طرفه ترازیها آنکه صوت ربیع مسکون
 چنانکه تمامی شهر را که مهاباد و صحرایا و دریا و دران ظاهر بودی مع سربیع غیر مسکون
 گوئی که بزرگی آن برابر بقیه باشد کشید غیرترب ازینها آنکه ویرانجه پراهنی بود
 که چون پوشید نمایان بود و چون زتن بدر کردی غایب و ناپیداشتی او را
 کتابت در علم مصوری و نقاشی که آنرا از رنگ خوانند تمثیل درانموج و التوارخ
 عبد نقاوریدانی می آرد که خواجه عبدالصمد فاری بر یکدانه خشناس سوره خلاص تمام
 درست و خوانا نوشته و سپهر شریف یکدانه خشناس اشته سوراخ بار یک کرده
 تار دوران گردانیده و در دانه بر منجی صورت سوار مسلح و جلودار در پیش مع دیگر
 خصوصاً از تیغ و تیر و چوگان و غیر آن نقش کرده و طبع موزون پسندیده نیز
 داشت و صاحب دیوان هم بود بالجملة مانی نقاش بسیار مردم را بطرفه خود
 و شاکمونی کل مردم چین او را پیغمبر مسکونید و بر طرفه او بستند برهنی بوده است
 کشیدی در کشمیر تولد و پرورش یافته و پنجمین فتنه کل ختا و ختن و العور و تبت بملاحظه
 استدر اجا و بر پیغمبری برگزید و بکش و ندیب و گرویدند در دین آنها گوشت
 جمیع جانوران ای و دشتی حتی سگ و گریه آدمی حلال است ظهور شاکمونی بر
 پوت بکیر روشنفکر و بیست و دو سال بوده از و استدر اجا بسیار میند
 کرد و مردم از پیران بکمال جا به و جلال استقلال در عالم موجود اند و بقیه
 اوقا بعیش و عشرت و حکومت و ثروت صرفت میکنند بل چین جمیع ساکنان ربیع مسکون

کور میزند آمو مردم رونم میگویند که آنها یک چشم دارند و در شاه ایشان در سال
 یک نوبت مجلس ساز و خاص و عام را بار دهد و آنروز فرمان برداران پارچه چو
 در میدان افکنند هر کس بسلام آید بکلمه پادشاه تیشه بران چوب نذ بعد از ساعتی
 بیانی بوصول پیوند که متصوران روی زمین هزار تامل جان صورتی بنوک
 قلم جادو رقم نتوانند نگاشت نیز مشهور است که در آن ولایت گردونی از چوب
 ساخته اند که بی تحرک متحرکی هر قدر میخواهند حرکت میکنند و در وقت ایستادن بی
 اشاره مانعی باز می آید و شاه چین از قوم موغل است و در ملک خود کسی
 بیگانه را در آمدن نمیدهد لشکر و خزانه بسیار دارد و ساکنان چین اگر چه بصورت
 متصف اند اما بیشتر بلند قامت و بزرگ سر و خور و چشم میباشند و از الملک
 آن سرزمین را ما چین خوانند و رودی عظیم در میان شهر حرمان دارد و آن
 متاع لطیفه و نفیسه آند یا بجای فرحت افزای است که در وصف آن زبان تنجیر
 معترف است و لسان تقصیر و تقصیر متصف زبانی مفرح روح پرور و منشط
 و معطر که رایحه آن بنحیه عطر گلاب است و بنحیه بنجار آن ریخته کیفیت می ناب محبوب
 صغیر و کبیر است و معشوق غمی و فقیر باریان را دوست و تندرستمانرا خدا تریا
 افعی غم را مقاوم سم است دشمنان را موسیائی و مجروحان را مرهم یا شب بیهوش
 داران هکت و آفتاب روز باران کار بسته را گره کشائی است و شستی امور است
 چهره زعفرانی را ارغوانی سازد و در آوان بی بی به نشور و نهالی از جوانی چهره دارد
 از طریقی شرب حلالی که عقل افزاید شباب آورد و در ضمنت بزوباید که زلفان

چو عین سجا طرش آرد، یک اشاره او فتح قلمها آید و اینچنین جنس غیر از قسام
 بسیار دارد و بعضی از آن قسم است که در چین هم وزن طلا فروخته میشود و از همه
 گاروس انگریزی شنیده شد که چای تخفیم است اول گن بوده که برگش نهایت
 حوزد و ریزه و مدور در طنج بسیار ایچم خوش دارد و رنگ آتش زرد مایل بسبز
 و این بهترین قسام چای است و از دیگر قسام گران بها و آنرا سیرتی یعنی شاهنشاه
 چای نامند دیگر سیرت برگش اندک از قسم گن بوده طولانی دارد رنگ سبز است
 و در طنج آتش مایل بسرخ بود دیگری موسوم به گن که مثل همین باشد با ندک
 تفاوت دیگری مسمی به ابو فری برگش خورد و رنگش سیاه و در طنج رنگ سبز
 سرخ میشود قسم پنجم مسمی به بوی برگش کلان و مزه آتش تلخ است و وجه تسمیه این
 برگ سجا چای است که در زمان سلف پادشاه آمد و در اضعف معده و نفع بسیار
 کار به سلامت رسانیده و جمیع اطباء از معالجه آن عاجز آمده روزی پادشاه در باله
 نشسته بود اتفاقاً از اغی که بهترین از هزارها بود بر وی سجد آمده شاخی پر برگ که در
 شکار داشت آنجا نشست و پر پدید پادشاه آنرا برداشته بخوابش طبیعت همه
 برگی از آن خائید و فرورد و در وقت تحقیق فاشش یافت مردمان کار دیده با طراف
 ملک خود فرستاد تا آن درخت را پیدا کردند چون چند روز بنوشیدند شنیده
 آن در او مست کرد از غلتند و مضمی و نفع معده خلاص یافت و نام برگ را
 چای بهاده چه بزبان چینی تراخ ژا گوئید چون مردمان منافع آن تجسس کردند
 شروع در شرب قهوه چای نمودند و در نهایت طنج آن تصرفات بکار بردند